



به بهانه روز جهانی معلم؛ نگاهی به جنبش معلمان

بر وضعیت معلمان بدل شده است؛ معلمانی که میان فشارهای اقتصادی، امنیتی و اجتماعی گرفتارند.

در مهر امسال، معلمان بیش از هر زمان دیگری با دوگانگی روبه‌رو هستند. از یک سو با محدودیت‌هایی مواجه‌اند که در قالب پرونده‌سازی، بازداشت، اخراج و بازنشستگی اجباری علیه فعالان صنفی اعمال می‌شود و از

در صفحه ۳

مهرماه هر سال برای معلمان یادآور دو رویداد مهم است: بازگشایی مدارس و روز جهانی معلم. یکی آغاز سال تحصیلی و دیگری روزی برای گرامی‌داشت جایگاه معلم. اما در واقعیت امروز، این دو رویداد، آینه‌ای از دشواری‌های انباشته در نظام آموزشی کشور هستند. بازگشایی مدارس، بار دیگر واقعیت نابرابری، بی‌عدالتی و فرسودگی ساختار آموزشی را آشکار می‌کند. روز جهانی معلم نیز، به فرصتی برای تأمل تلخ

"نه پادگان نه بنگاه، درود بر دانشگاه"

در صفحه ۴

دو سال شکست از پی شکست

شکست‌های پی‌پی‌جمهوری اسلامی در عرصه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، هزینه‌های سنگینی را برای هیئت حاکمه ایران به بار آورده است. هزینه‌ها و تبعات خفت باری که روز از پی روز حاکمان اسلامی را به انزوای بیشتر سیاسی - اقتصادی در جامعه، منطقه و جهان کشانده است. شکست‌هایی زنجیره‌ای که با حمله حماس به اسرائیل در هفتم اکتبر ۲۰۲۳ شروع شد و تا به امروز ادامه دارد. از اقدام حماس در هفتم اکتبر ۲۰۲۳ و کشتار و گروگان‌گیری افراد نظامی و غیر نظامی اسرائیل، دو سال گذشته است. تبعات ویرانگر حمله حماس، نه فقط به کشتار مردم غزه و ویرانی این سرزمین جنگ زده منجر شد، بلکه با شکست و تسلیم کنونی حماس در مقابل اسرائیل، جمهوری اسلامی نیز - به عنوان حامی اصلی حماس و رژیمی که تمام تخم مرغ هایش را در سبد حماس ریخته بود - در آستانه شکست

در صفحه ۶

رسوایی مجدد سلطنت‌طلبان در چشمان مردم مبارز ایران

برای ما، عموم مردم ایران، ماهیت وابسته و حقیر جریان سلطنت‌طلب آشکار بود، این واقعیت را از جمله در جریان جنبش انقلابی بزرگ "زن، زندگی، آزادی" به روشنی دیدیم. جریانی که کپی برابر اصل جمهوری اسلامی است. در این روزها اما اتفاق جالبی افتاد و آن انتشار تحقیقات موسسه پژوهشی "سیتی‌زن لب" و روزنامه "هآرتس" بود که پرده دیگری از وابستگی این جریان به دولت فاشیست اسرائیل را آشکار ساخت. آفتاب آمد دلیل آفتاب.

بیهوده نیست که طرفداران لاین سلطنت در به‌اصطلاح تجمعاتشان با بلند کردن پرچم اسرائیل از کشتار

در صفحه ۷

از جنجال لایحه‌ی عفاف و حجاب تا تغییر پارادایم!

در صفحه ۱۰

طرح صلح ترامپ، تداوم اشغال غزه

طرح ۲۰ بندی کاخ سفید، که در پاییز ۲۰۲۵ با میانجی‌گری شخص ترامپ رونمایی شد، در ظاهر صلح می‌آورد، اما در واقع نقشه‌ای برای خلع‌سلاح و بی‌دفاع‌سازی غزه است. در دل این طرح، تناقضی عریان نهفته است: صلحی که به قیمت تسلیم کامل یک ملت و تداوم اشغال به دست می‌آید، نه صلح، بلکه استمرار جنگی نامرئی است؛ جنگی که لباس دیپلماسی به تن کرده است.

بلافاصله پس از اعلام طرح، بسیاری از رسانه‌های بین‌المللی تیت‌ر زدند که "اسرائیل و حماس طرح ترامپ را پذیرفتند"، اما این بیش از آن که واقعیت سیاسی باشد، نوعی نمایش تبلیغی برای نشان دادن موفقیت دیپلماتیک ترامپ بود. هیچ‌یک از طرفین، نه اسرائیل و نه حماس طرح را به‌طور کامل نپذیرفته‌اند.

در عصر ۱۰ اکتبر ۲۰۲۵، ارتش اسرائیل اعلام کرد آتش‌بس وارد مرحله‌ی اجرا شده و عقب‌نشینی جزئی آغاز گشته است؛ هم‌زمان، برخی منابع از نقض همان آتش‌بس توسط اسرائیل خبر دادند. این وضعیت متناقض نشان می‌دهد که آنچه "آغاز صلح" خوانده می‌شود، در واقع آتش‌بسی محدود و مرحله‌ای است، نه نقشه‌ای جامع برای آینده‌ی غزه. هر طرف تنها بخشی از طرح را پذیرفته که با منافع کوتاه‌مدت خود سازگار است: اسرائیل بندهای امنیتی را برای کاهش فشار بین‌المللی اجرا می‌کند، حماس به آتش‌بس تن داده تا امدادرسانی آغاز شود، و آمریکا این وقفه‌ی شکننده در خشونت را به‌عنوان "موفقیت صلح‌آمیز" معرفی می‌کند. در واقعیت، هیچ توافق واقعی درباره‌ی خلع‌سلاح، استقرار حاکمیت فلسطینی یا پایان اشغال وجود ندارد؛ در نهایت، طرح ترامپ بیش از آن که نقطه‌ی پایان جنگ باشد، وقفه‌ای ناپایدار میان دو موج خشونت است.

طرح ترامپ بر سه مرحله‌ی اصلی بنا شده است: ۱ - آتش‌بس فوری و تبادل گروگان‌ها، آغاز عقب‌نشینی اسرائیل از برخی مناطق شمالی غزه، با این قید که حتا در صورت اجرای کامل، تنها ۴۰ درصد خاک غزه از اشغال خارج می‌شود.

۲ - استقرار "نیروی بین‌المللی تثبیت" در خاک اسرائیل جهت نظارت بر آتش‌بس، خلع‌سلاح کامل حماس و تضمین امنیت کمک‌های بشردوستانه.

۳ - تشکیل "شورای هماهنگی صلح"، یعنی کمیته‌ای متشکل از تکنوکرات‌های فلسطینی و

در صفحه ۲

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

طرح صلح ترامپ، تداوم اشغال غزه

مشاوران بین‌المللی از آمریکا، اروپا، مصر و قطر، تحت ریاست ترامپ یا نماینده‌اش برای اداره امور غیرنظامی غزه.

در ظاهر، طرح می‌کوشد از مسیر "تأمین امنیت" به "راه‌حلی سیاسی" برسد، اما در واقع، امنیت اسرائیل را به اصل حاکم و حقوق سیاسی فلسطینیان را به تابع آن بدل می‌سازد. در متن رسمی آمده است که "شورای هماهنگی صلح" تنها پس از راستی‌آزمایی خلع‌سلاح تشکیل می‌شود؛ نهادی که نه اختیار امنیتی دارد و نه حتی مجاز به ایجاد نیروی پلیس است. در چنین چارچوبی، توازن قوا به سود اشغال تثبیت می‌گردد و غزه، به قلمرویی بی‌دفاع بدل می‌شود. تجربه‌ی دهه‌های گذشته نیز نشان داده که اسرائیل، حتی در برابر فشارهای جهانی، از بهانه‌ی "امنیت ملی" برای تداوم حملات و اشغال استفاده کرده است؛ و اکنون، "نیروی بین‌المللی تثبیت" که نه اختیار اجرایی دارد و نه از اسرائیل مستقل است، صرفاً پوششی دیپلماتیک برای همین استمرار سلطه است.

سه جریان اصلی فلسطینی، یعنی "حماس"، "تشکیلات خودگردان" و "جبهه آزادی‌بخش خلق فلسطین" هر یک به گونه‌ای متفاوت، اما با یک محور مشترک واکنش نشان داده‌اند: رد خلع‌سلاح یک‌جانبه و تأکید بر حقوق فلسطینیان. حماس تنها فاز نخست طرح را پذیرفته است: آتش‌بس پنج‌روزه، تبادل اسرا و بازگشایی محدود مسیرهای انسانی. در بیانیه‌ی سوم اکتبر آمده است: «ما تنها با بندهایی که به توقف جنگ و مبادله‌ی اسرا مربوط است موافقت کرده‌ایم؛ سایر بندها نیازمند تضمین‌های جدی‌تر است.»

تشکیلات خودگردان فلسطین با انتشار بیانیه‌ی طرح را به‌دلیل نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت فلسطینیان رد کرد و تأکید نمود: «غزه بخشی جدانشدنی از دولت فلسطین است و هیچ هیأت خارجی یا بین‌المللی حق قیمومیت بر سرزمین فلسطین را ندارد.»

جبهه آزادی‌بخش خلق فلسطین و متحدانش نیز آن را "قیمومت سیاسی جدید" نامیدند و هشدار دادند که خلع‌سلاح بدون رفع محاصره، به معنای بی‌دفاع‌سازی مردم است و غزه را از کرانه باختری جدا می‌کند.

در نتیجه، هر سه جریان، با وجود تفاوت در زبان و تاکتیک، بر این نکته اتفاق دارند که صلح واقعی از دل خلع‌سلاح یک‌طرفه بیرون نمی‌آید. از دید آنان، طرح ترامپ نه نقشه‌ای برای صلح، بلکه سازوکاری برای مدیریت بحران و تداوم اشغال است. در مجموع فلسطینیان، ساختار پیشنهادی این طرح را نوعی "قیمومت چندجانبه" بر غزه، با چهره‌ای فلسطینی در ظاهر، اما با کنترل مؤثر از سوی قدرت‌های خارجی و اسرائیل می‌دانند.

از سوی دیگر، کابینه نتانیاهو نیز طرح را به‌طور کامل پذیرفته است. اسرائیل تنها بندهای امنیتی - آتش‌بس موقت، تبادل گروگان‌ها و استقرار نیروی بین‌المللی - را پذیرفته و از تعهد به بندهای سیاسی، چون لغو محاصره یا مسیر تشکیل دولت فلسطینی، خودداری کرده است. برای تل‌آویو، این طرح ابزاری است برای تثبیت

دستاوردهای نظامی و ترمیم وجهه‌ی بین‌المللی، نه گامی به سوی پایان اشغال.

در سطح بین‌المللی نیز واکنش‌ها گوناگون بوده است:

اتحادیه اروپا از طرح ترامپ به‌عنوان فرصتی برای کاهش فوری خشونت استقبال کرده، اما نسبت به تبدیل آن به سازوکاری صرفاً امنیتی هشدار داده است. در میان اعضای اصلی، آلمان بر مشروعیت حقوقی و قطعنامه‌ی شورای امنیت تأکید دارد؛ فرانسه خواهان حفظ راحل دو دولت و مشارکت فعال سازمان ملل است؛ بریتانیا نزدیک‌ترین موضع را به واشنگتن دارد و خلع‌سلاح را پیش‌شرط صلح می‌داند؛ و ایتالیا بر ابعاد انسانی و بازسازی اقتصادی تمرکز کرده است.

با وجود این، با آن که طرفین اصلی درگیری هنوز طرح ترامپ را به‌طور کامل نپذیرفته‌اند، در ۹ اکتبر نشست در پاریس با موضوع "انتقال پس از جنگ در غزه" برگزار شد که در آن وزیران خارجه چند کشور اروپایی، عربی، نماینده‌ای از ایالات متحده و چند دیپلمات سازمان ملل شرکت داشتند. این نشست بر پایه‌ی فرض "احتمال اجرای طرح" برگزار شد، نه رضایت سیاسی طرفین. تضمین اصلی آن، تعهد ایالات متحده برای کنترل سیاسی اسرائیل و تضمین قطر و مصر برای پایبندی حماس به آتش‌بس بود. فرانسه نیز با میزبانی این نشست کوشید از انحصار کامل واشنگتن بر روند بازسازی غزه جلوگیری کند و اتحادیه اروپا را وارد میدان نماید. در واقع، این نشست را می‌توان بخشی از رقابت میان قدرت‌های غربی و عربی برای شکل‌دهی به نظم پساجنگ دانست.

در جهان عرب و منطقه هم واکنش‌ها متفاوت بوده است. برای مثال، عربستان سعودی از طرح حمایت مشروط کرده و خواهان تشکیل دولت فلسطینی در مرزهای ۱۹۶۷ و نظارت بین‌المللی بر خلع‌سلاح است. امارات آن را "گامی به‌سوی ثبات" دانسته ولی بر تضمین حقوق فلسطینیان و آغاز گفت‌وگوهای سیاسی تأکید دارد. اردن نسبت به خطر تبدیل غزه به منطقه‌ای بدون حاکمیت هشدار داده است. ترکیه نیز طرح را تلاشی برای توقف جنگ می‌داند اما بر ضرورت تضمین حق فلسطینیان برای تشکیل دولت مستقل پافشاری می‌کند.

تاکنون، در عمل، تنها بخشی از فاز اول طرح در دست اجرا است: آتش‌بس موقت، آزادی بخشی از گروگان‌ها، آغاز عقب‌نشینی محدود و ارسال محدود کمک‌های بشردوستانه. اما درباره‌ی مراحل بعدی - خلع‌سلاح، تشکیل دولت موقت یا حضور ناظران بین‌المللی - هیچ پیشرفتی حاصل نشده است.

در این میان، جمهوری اسلامی به رغم آنکه این طرح را تلاشی برای خلع سلاح فلسطینی‌ها، تحکیم اشغالگری اسرائیل می‌داند، اما راه دیگری جز پذیرش آن نداشت. از نظر جمهوری اسلامی، اجرای کامل این طرح می‌تواند به کاهش نفوذ این رژیم در پرونده فلسطین، تسهیل عادی‌سازی روابط میان اسرائیل و کشورهای عربی، تضعیف مشروعیت

ایدئولوژیک "محور مقاومت" و مهار ژئوپولیتیکی منجر شود. جمهوری اسلامی کوشیده از طریق متحدان منطقه‌ای خود (حزب‌الله، گروه‌های عراقی و حوثی‌ها) با فشار غیر مستقیم نظامی و سیاسی، مانع تثبیت نظم پیشنهادی واشنگتن شود. با این حال در سطح دیپلماتیک نقشی در روند آتش‌بس ندارد.

در نهایت، اگر تنها بخواهیم با توجه به شرایط فعلی سخن بگوییم، آینده کوتاه‌مدت این منازعه را می‌توان با چند ویژگی نسبتاً قطعی توصیف کرد: در کوتاه‌مدت، هیچ صلح واقعی در افق نیست. آتش‌بس موجود، نه بر اعتماد بلکه بر فرسودگی متقابل و فشار خارجی استوار است؛ و تجربه‌ی دهه‌های گذشته نشان داده است که چنین آتش‌بس‌هایی، با ادامه سیاست اشغال‌گرانه و جنایت‌بار اسرائیل و عدم تحقق حقوق بنیادین فلسطینیان، معمولاً به "وقفه‌های موقت در خشونت" می‌انجامد.

دولت جنایتکار اسرائیل، با تکیه بر پشتیبانی تقریباً بی‌قید و شرط آمریکا و حمایت "مشروط" اروپا، همچنان بر سیاست "امنیت مطلق از طریق برتری نظامی" پای خواهد فشرد. در عمل، این یعنی ادامه‌ی محاصره، کنترل بر مرزها و اقتصاد غزه و گسترش شهرک‌سازی در کرانه باختری، یعنی تداوم اشغال.

در سوی دیگر، غزه و کرانه باختری با فروپاشی نهادی و انسانی عمیق‌تر روبه‌رو خواهند بود. ساختار اداری و اجتماعی در غزه نیمه‌ویران است؛ مردم در وضعیت اضطرار دائمی زندگی می‌کنند؛ و رهبری سیاسی واحدی برای بازسازی مشروعیت فلسطینی وجود ندارد. در چنین خلأیی، حتی اگر حماس تضعیف شود، چیزی جایگزین آن نخواهد شد مگر شکلی دیگر از مقاومت زیرزمینی.

به بیان ساده‌تر، محتمل‌ترین چشم‌انداز، وضعیتی است از جنس "نه جنگ، نه صلح": توقف نسبی درگیری‌های بزرگ‌مقیاس، تداوم محاصره و فقر، حضور نمادین میانجی‌های بین‌المللی، بازسازی کند و کنترل‌شده، و بازتولید دوره‌ای خشونت‌های محدود. در کرانه باختری، نیز خشونت شهرک‌نشینان اسرائیلی، توسعه‌ی شهرک‌ها و فروپاشی تدریجی اقتدار تشکیلات خودگردان، به تدریج وضعیت "پسادولت" را رقم می‌زند - منطقه‌ای که رسماً فلسطینی است اما عملاً زیر کنترل امنیتی اسرائیل باقی می‌ماند. در نتیجه، در کوتاه‌مدت نه تغییر ژرفی در سیاست اسرائیل قابل انتظار است، نه عجلاناً چشم انداز روشنی در زمینه ایجاد کشور مستقل فلسطین وجود دارد. آینده نزدیک این منازعه، در واقع ادامه‌ی اکنون است، با خشونت کمتر نسبت به دوران جنگ اما با همان ساختار نابرابری، همان محاصره و همان بی‌افقی سیاسی.

بدین‌ترتیب، طرح ترامپ بیش از آن که پایان جنگ باشد، آتش‌بسی ناقص است که حماس را خلع سلاح می‌کند و اشغال را پابرجا می‌گذارد - توازنی موقتی میان ویرانی و انتظار. تنها راه رهایی از این چرخه، تداوم مقاومت مردم، مبارزه فلسطینیان و گسترش همبستگی بین‌المللی و فشار توده‌ای برای تحقق خواست بنیادین فلسطینیان یعنی حق تعیین سرنوشت و تشکیل دولت مستقل است.

به بهانه روز جهانی معلم؛ نگاهی به جنبش معلمان

را برای انتشار به کانال شورای هماهنگی ارسال کنند».

وقتی راهی برای اقدام عملی ترسیم نشود، برشمردن دردها تنها به تکرار ملال آور بدل می‌شود.

در واقع، معلمی که به دانش‌آموزش درس آزادی، تفکر و مقاومت می‌دهد، نمی‌تواند خود در برابر نظام سرکوبگر بی‌تفاوت باشد. شکاف میان گفتار انتقادی و رفتار محافظه‌کارانه، اعتماد نسل جدید را از میان می‌برد. تنها هنگامی که معلمان در زندگی روزمره و کنش اجتماعی خود نیز همان ارزش‌هایی را زیست کنند که تدریس می‌کنند، آموزش به عمل سیاسی و اخلاقی بدل می‌شود.

محافظه‌کاری توده‌ای یا تغییر گرایش؟

پرسش اساسی این است که وضعیت فعلی صرفاً نتیجه‌ی سرکوب است یا نشانه‌ی شکل‌گیری گرایش محافظه‌کارانه‌ای در میان معلمان؟ واقعیت این است که در کنار فشارهای بیرونی، نوعی محافظه‌کاری در بدنه‌ی گسترده‌ی معلمان ریشه دوانده است. بسیاری ترجیح می‌دهند در شرایط پرمخاطره کنونی از هرگونه کنش اعتراضی فاصله بگیرند.

اما اگر معلمان خواستار پایان فرمان‌پذیری و ساختار پادگانی در آموزش‌اند، نخست باید از درون این ساختار بیرون بیایند و خود الگوی ایستادگی باشند. تربیت نسلی آزاد، تنها از معلمانی ممکن است که خود آزاد و بی‌واهمه از سرزنش و سرکوب سخن می‌گویند. در همین معناست که مسئولیت معلمی، به معنای مسئولیت اجتماعی و اخلاقی نیز هست.

ولی با وجود همه‌ی محدودیت‌ها، هنوز می‌توان نشانه‌هایی از پویایی را در بدنه‌ی فرهنگیان دید. برخی کانون‌ها همچنان فعال‌اند، بیانیه صادر می‌کنند، اخبار همکاران بازداشت‌شده را پیگیری می‌نمایند و به مسائل اجتماعی واکنش نشان می‌دهند. همین استمرار ولو محدود، نشان می‌دهد که روح مقاومت هنوز زنده است.

برای بازسازی جنبش معلمان نخست باید اعتماد ازدست‌رفته در میان معلمان احیا شود. شبکه‌های کوچک ارتباطی در مدارس، گروه‌های محلی همفکری و همکاری‌های غیررسمی می‌توانند پایه‌ی آغازین یک بازسازی باشند. تشک‌ها نیز می‌توانند با همبستگی بیشتر، از انزوا و پراکندگی بگریزند.

در گام بعد، باید گفت‌وگو میان حق‌طلبی و عدالت آموزشی را بار دیگر زنده کرد. معلمان همواره بر حق آموزش رایگان و برابر برای همه‌ی دانش‌آموزان تأکید داشته‌اند و آموزش را حق

در صفحه ۵

تشک‌ها خودداری می‌کنند و همین امر به تدریج باعث فرسایش بدنه‌ی تشک‌های معلمان شده است. اکنون از میان ۴۱ کانون صنفی معلمان، تنها نیمی فعال هستند و بخش بزرگی از معلمان در سکوت فرو رفته‌اند.

برای درک وضعیت امروز، باید به دهه‌ی هشتاد بازگردیم؛ زمانی که نخستین تلاش‌ها برای شکل‌گیری تشک‌های مستقل معلمان آغاز شد. شورای هماهنگی تشک‌های صنفی فرهنگیان در همان دوران شکل گرفت و طی دو دهه‌ی بعد، به مهم‌ترین نهاد صنفی مستقل معلمان تبدیل شد.

از میانه‌ی دهه نود به بعد، موج جدیدی از اعتراضات صنفی شکل گرفت که در سال‌های ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ به اوج رسید. در آن دوره، معلمان در بیش از هشتاد شهر کشور به خیابان آمدند و خواستار عدالت آموزشی و بهبود وضعیت معیشتی شدند. این حرکت‌ها، فراتر از مطالبات صنفی، پیامدهای فرهنگی مهمی نیز داشتند. بسیاری از دانش‌آموزان در همان سال‌ها با ارزش‌هایی چون حق‌خواهی، پرسشگری و شجاعت بروز اعتراض آشنا شدند. مشارکت گسترده‌ی نوجوانان و به‌ویژه دختران دانش‌آموز در جنبش «زن، زندگی، آزادی» را می‌توان تا حدی حاصل همین بستر فرهنگی دانست که معلمان در کلاس‌های درس و جامعه آفریده بودند.

اما پس از آن موج بزرگ، سرکوب گسترده و بازداشت‌های پی‌درپی، جنبش معلمان را به عقب راند. فشارها نه تنها فعالان پیشرو را هدف گرفت، بلکه شکاف‌های درونی را نیز عمیق‌تر کرد. خستگی و ترس در میان بدنه‌ی معلمان رواج یافت و بسیاری ترجیح دادند به انفعال پناه ببرند.

امروز جنبش معلمان در موقعیتی متناقض قرار دارد. از یک سو، شورای هماهنگی همچنان در بیانیه‌های خود به مسائل اجتماعی و سیاسی کشور واکنش نشان می‌دهد و از جنبش‌های مردمی دیگر، مانند جنبش کارگری یا مخالفت با اعدام، حمایت می‌کند. از سوی دیگر، در قبال مطالبات خود معلمان، نوعی محافظه‌کاری مشاهده می‌شود.

این تناقض را می‌توان در بیانیه‌های اخیر به خوبی دید: در بیانیه‌های آغاز سال تحصیلی از آرمان‌های آموزش انسانی و نقادانه سخن گفته می‌شود، اما در بیانیه‌ی روز جهانی معلم، از فرهنگیان خواسته می‌شود صرفاً این روز را با دید و بازدید و گرمی‌داشت نمادین سپری کنند و «تصاویر و ویدئوهای مربوط به این برنامه‌ها

سوی دیگر، شاهد نوعی عقب‌نشینی درونی از سوی همکاران خود هستند؛ عقب‌نشینی از مطالبه‌گری و مبارزه برای آرمان‌هایی که تفاوت آموزش رسمی و دستوری با آموزش انسانی و آزاد را رقم می‌زند.

یکی از چهره‌های پنهان بحران آموزش در ایران، وضعیت دانش‌آموزان محروم است. فقر، نابرابری و فشارهای اقتصادی، بسیاری از خانواده‌ها را از ادامه‌ی تحصیل فرزندان‌شان باز می‌دارد. در سال‌های اخیر میزان ترک تحصیل در مناطق کم‌برخوردار افزایش یافته و بیشترین آسیب متوجه دختران و دانش‌آموزان روستایی است. هزینه‌های حمل‌ونقل، لباس، لوازم‌التحریر و حتی دسترسی به اینترنت برای آموزش مجازی، مانع بزرگی در مسیر آموزش برابر ایجاد کرده‌اند.

در چنین شرایطی، شکاف میان مدارس برخوردار و محروم عمیق‌تر می‌شود. معلمانی که در این مناطق تدریس می‌کنند، اغلب با کمبود منابع مواجه‌اند. آنان از یک سو دغدغه‌ی معیشت خود را دارند و از سوی دیگر باید با مشکلات ساختاری آموزش مقابله کنند. حاصل این چرخه، بازتولید نابرابری و از بین رفتن فرصت رشد برای نسل آینده است.

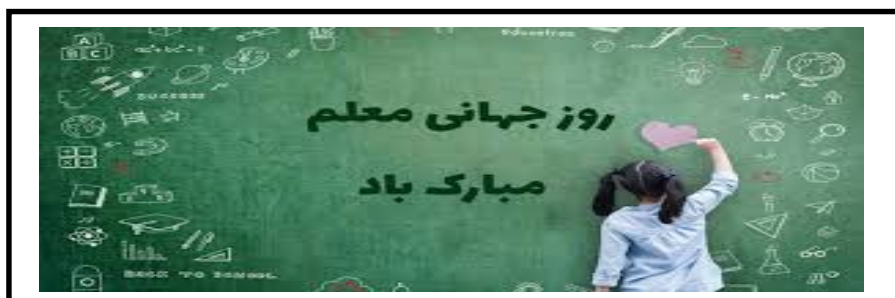
در سه دهه‌ی گذشته، روندی تدریجی اما مؤثر در آموزش ایران شکل گرفته است: خصوصی‌سازی مدارس «غیرانتفاعی»، موسسات آموزشی و حتی طرح‌های مشارکتی با عنوان «مدارس هیئت‌امانی» به شکلی خزنده بخشی از مسئولیت‌های دولت را به بخش خصوصی واگذاشته‌اند. این روند نه تنها کیفیت آموزش عمومی را بهبود نداد، بلکه نابرابری آموزشی را تشدید کرده است.

در مدارس خصوصی، امکانات بیشتر، کلاس‌های کم‌جمعیت‌تر و خدمات متنوع‌تر ارائه می‌شود. اما در مدارس دولتی، کمبود فضا، نبود تجهیزات، فرسودگی ساختمان‌ها و کمبود نیروی انسانی به معضلات روزمره بدل شده است. خصوصی‌سازی، به ابزار تمایز طبقاتی بدل شده و فرصت آموزش برابر را از دانش‌آموزان خانواده‌های کم‌برخوردار گرفته است.

فشار بر معلمان و سرکوب تشک‌های صنفی

در سال‌های اخیر، فضای فعالیت صنفی معلمان تنگ‌تر شده است. ده‌ها فعال صنفی معلمان تحت فشارهای امنیتی قرار گرفته‌اند؛ برخی بازداشت یا از کار برکنار شده‌اند و برخی دیگر با تنزل رتبه مجبور به بازنشستگی زودهنگام شده‌اند. نمونه‌ی اخیر آن، یورش نیروهای امنیتی به مجمع فوق‌العاده شورای هماهنگی تشک‌های صنفی فرهنگیان در شهرضا بود که منجر به بازداشت چندین فعال صنفی شد.

این رویداد، نشانه‌ای از فضای محدود و ملتهب کنونی است؛ فضایی که در آن حتی برگزاری نشست قانونی نیز می‌تواند از سوی برخی معلمان به «تندروی» تعبیر شود. بسیاری از معلمان از ترس فشارهای بعدی، از مشارکت در



" نه پادگان نه بنگاه، درود بر دانشگاه "

موج سرکوب و اعمال فشار و محدودیت علیه دانشجویان در اشکال گوناگون، به‌ویژه بعد از جنگ ۱۲ روزه گسترش یافته و تشدید شده است. دستگاه امنیتی، کنترل پلیسی شدیدی را به مرحله اجرا گذاشته است. حراست و کمیته‌های انضباطی، بازوهای مهم پیش‌برنده سیاست‌های سرکوبگرانه دولت در دانشگاه، سیستم های کنترل پلیسی- جاسوسی و دخالت‌گرانه خود را وسعت بخشیده‌اند. دوربین های مدار بسته همه جا، در سالن‌ها، بوفه، کتابخانه، سلف سرویس غذاخوری و حتی توالت‌ها نصب شده‌اند. ورود و خروج دانشجویان در دانشگاه و خوابگاه کنترل می‌شود. اخراج، محرومیت از تحصیل، تعلیق، محرومیت از خوابگاه و خدمات رفاهی و امثال آن در حال افزایش است. تنها در دانشگاه خواجه نصیرطوسی، شش دانشجو محرومیت از تحصیل گرفته و سه تن از آن‌ها اخراج شده اند. در دانشگاه امیر کبیر ۱۵ دانشجو به سرنوشت مشابهی دچار شده و اغلب از تحصیل محروم یا اخراج شده‌اند. در دانشگاه علامه طباطبایی ۲۴ دانشجو در آستانه اخراج‌اند. دانشگاه خوارزمی و سایر دانشگاه‌ها نیز وضعیت مشابهی دارند. نیازی به توضیح نیست که دانشجویان دختر در معرض فشارهای بیشتری هستند و به خاطر پوشش مدام مورد پیگرد و جاسوسی و آزارهای مضاعفی قرار دارند. در دانشگاه "الزهر" ورود و خروج با چهره نگاری صورت می‌گیرد و علاوه بر حراست، زنان سرکوبگر مأمور کنترل حجاب، به آزار های کلامی علیه دانشجویان می‌پردازند و حتی استفاده از شال نیز با تذکر و گاه فحش‌های رکیک همراه است. این وضعیت به نحوی در داخل دانشگاه و سلف سرویس نیز برقرار است. کیفیت غذا نیز بسیار پایین است. در برخی گروه‌های درسی نیز، دانشجویان به اجبار باید چادر داشته باشند. در رابطه با خوابگاه نیز محدودیت ها و فشارهای زیادی اعمال می‌شود و ورود به خوابگاه بعد از ساعت ده ممنوع است.

ارتجاع حاکم در راستای انتقامجویی و مرعوب سازی دانشجویان به اقدامات دیگری نیز متوسل شده است. اخیراً اعلام شد حکم اعدام یک دانشجوی ۲۲ ساله رشته مهندسی دانشگان تبریز در دیوان عدالت اداری نیز تأیید شده است. یک دانشجوی ۲۲ ساله دانشگاه علمی کاربردی اصفهان نیز روی ۲۵ خرداد در ایست بازرسی با شلیک مستقیم نیروهای بسیج در مرداوچ اصفهان به قتل رسید.

افزون بر فشارهای مستقیم پلیسی - امنیتی، ارتجاع حاکم از طریق اهرم‌های اقتصادی و معیشتی و محروم‌سازی دانشجویان از امکانات رفاهی معمول دانشجویی نیز اعمال فشار علیه

دانشجویان را تشدید نموده است. البته تمام این اقدامات مورد اعتراض شدید دانشجویان واقع شده و دانشجویان در دانشگاه‌های مختلف، علیه این سیاست‌ها و اقدامات دست به اعتصاب و اعتراض زده و تجمعات اعتراضی برپا کرده‌اند. برای نمونه می‌توان به دانشگاه خواجه نصیر طوسی تهران اشاره نمود. اخیراً هیئت رئیسه این دانشگاه، شهریه از جمله شهریه خوابگاه را افزایش داد. یارانه غذای دانشجویان را کاهش داد و سرویس ایاب و ذهاب رایگان دانشجویان را برداشت و محدودیت‌های رفاهی مشابه آن برقرار ساخت.

به دنبال این اقدام، دانشجویان این دانشگاه نیز در اعتراض به تشدید فضای سرکوب و تصمیمات مدیریت دانشگاه در زمینه افزایش نرخ غذا و هزینه خوابگاه و حذف سرویس ایاب و ذهاب و موارد مشابه آن وسیعاً دست به اعتراض زدند. این اعتراضات روز یکشنبه ۶ مهر ابتدا در پردیس ونک و سپس در ساختمان مرکزی دانشگاه با سردادن شعارهایی چون " دانشگاه پولکی، شهریه زورکی" و " دانشجو می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد" آغاز شد و با تجمع دانشجویان در "خوابگاه دانش" در روز ۷ مهر که چند روز ادامه یافت گسترش بیشتری یافت و شعار "دانشگاه سنگره، اخراج اثر نداره" طنین افکن شد. اعتراضات، با تجمع بزرگ روز سه شنبه ۱۵ مهر دانشجویان دانشگاه خواجه نصیر، علی رغم جو شدید امنیتی و حضور عناصری از وزارت اطلاعات و کنترل کارت دانشجویان، در دانشکده مهندسی برق پردیس سید خندان این دانشگاه که از لحاظ گستردگی در دو سال اخیر کم سابقه بود، ادامه یافت. دانشجویان تجمع بزرگی را در حیاط پردیس سیدخندان برپا کردند و سپس در محوطه دانشگاه با در دست داشتن کاغذ نوشته‌ها و سردادن شعارهایی چون "نه پادگان نه بنگاه، درود بر دانشگاه"، اعتراض خود را نسبت به اخراج‌ها و محرومیت های تحصیلی و رفاهی، گران شدن غذا و حذف سرویس ایاب و ذهاب، با صدای بلند اعلام کردند. در این اعتراضات، دانشجویان دانشکده عمران و نقشه برداری، برق و کامپیوتر، صنایع و مواد، علوم و فضا و مکانیک دانشگاه خواجه نصیرطوسی شرکت فعال داشتند.

همین‌جا بد نیست به اعتراضات و تجمع دانشجویان دانشگاه بوعلی همدان در روز دوشنبه ۱۴ مهر نیز اشاره‌ای داشته باشیم. دانشجویان این دانشگاه نیز مدت‌هاست نسبت به سیاست‌های حاکم بر این دانشگاه به شدت معترض‌اند و در قبال فشارهای پلیسی - امنیتی و گسترش دامنه دخالت حراستی‌ها و کمیته انضباطی، به اشکال مختلف ناراضیاتی و اعتراض خود را نشان

داده‌اند. محدودیت‌های مختلفی که در قبال فعالیت‌ها و تشکل مستقل دانشجویی در این دانشگاه اعمال شده و چماق سرکوب و تعلیق و اخراج که همواره بالای سر دانشجویان بوده است، مورد اعتراض شدید دانشجویان بوده است. افزون بر این، پولی شدن و کالایی شدن آموزش دانشگاهی، دانشجوی سهمیه‌ای و بورسیه "مقاومتی"، حجاب اجباری و موارد مشابه آن نیز از علت‌های اصلی اعتراضات اخیر دانشجویان دانشگاه بوعلی سینای همدان بود. برخی رسانه های حکومتی سعی کردند با تحریک احساس ناسیونالیستی کل ماجرا را به یک موضوع "اخلاقی" که جرقه‌ای برای اعتراض بود، تقلیل دهند. دیگرانی سعی کردند با دمیدن بر شیبور ناسیونال- شوونیسم، ماهیت آزادی‌خواهانه، ضد استبدادی اعتراض دانشجویان و ضدیت آن با سیاست‌های حکومتی را مخدوش سازند. مبارزه و خواست‌های بوعلی سینای همدان جدا از مبارزات و خواست‌های خواجه نصیر طوسی نبود و نیست، جدا از خواست‌ها و مبارزات دانشجویان امیر کبیر، الزهرا، علامه طباطبایی، خوارزمی و غیره نیست. کوتاه شدن دست حراستی‌ها، کمیته انضباطی، پایان دادن به روند اخراج‌ها، تعلیق‌ها، محرومیت‌ها، تهدیدها و فشارهای امنیتی و همچنین بهبود شرایط آموزش و تحصیلات دانشگاهی و برجسته شدن بساط دانشجویان سهمیه‌ای خواست عموم دانشجویان است.

پوشیده نیست که تشدید فشار و سرکوب از طریق محروم سازی دانشجویان از خدمات رفاهی، در درجه اول به زبان دانشجویان متعلق به خانواده‌های کم درآمدتر است. افزایش نرخ شهریه از جمله شهریه خوابگاه یا محروم سازی دانشجویان از خوابگاه، تمام دانشجویان شهرستانی را زیر فشار های شدید قرار می‌دهد تا آنجا که ممکن است حتی ترک تحصیل دانشجو را در پی داشته باشد. این فشارها روی دختران دانشجو به مراتب بیشتر است و احتمال ترک تحصیل در میان دانشجویان دختر را نیز افزایش می‌دهد. در مورد حذف سرویس‌های ایاب و ذهاب نیز چه به لحاظ نبود وسیله و یا گران بودن کرایه، چه از نظر ناهنجاری اجتماعی جاری در جامعه، مشکل بزرگ دیگری است که در مرحله نخست می‌تواند جان و سلامت و زندگی دانشجویان به‌ویژه دانشجویان دختر را به خطر اندازد. از یاد ببریم که حدود دو هفته پیش (۸ مهر) اتوبوس دانشجویان دختر دانشکده پیرا پزشکی دانشگاه علوم پزشکی سمنان در شهرستان سرخه، به علت سهل انگاری و اعتیاد راننده، دچار تصادف شد که دو دختر دانشجو کشته و ۱۰ دانشجوی دیگر به سختی مصدوم شدند. دانشجویان این دانشگاه پیش از این رویداد، بارها نسبت به وضعیت نامناسب سرویس ایاب و ذهاب و عدم نظارت بر رانندگان، اعتراض کرده

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

"نه پادگان نه بنگاه، درود بر دانشگاه"

به بهانه روز جهانی معلم؛ نگاهی به جنبش معلمان

همگانی می‌دانند نه امتیاز طبقاتی. پافشاری آنان بر حق آموزش به زبان مادری، حق تحصیل پناهجویان و کودکان بی‌شناسنامه و مخالفت با نظام آموزشی پادگانی و ایدئولوژیک، بخشی از همین رویکرد راه‌ی‌بخش است. معلمان با ایستادن در کنار توده‌های محروم و اتحاد با جنبش کارگری، بارها نشان داده‌اند که آموزش را جدا از عدالت اجتماعی نمی‌بینند. بر اساس همین پیوند تاریخی، انتظار می‌رود که بار دیگر نقش فعال و آگاهانه‌ی خود را در همراهی با جنبش‌های اجتماعی باز یابند.

زیرا باورها تنها در گفتار معنا نمی‌یابند. اگر معلمی می‌خواهد شاگردش منتقد، آزاد و عدالت‌خواه بار آید، باید خود نیز در برابر نابرابری، تبعیض و سرکوب بایستد. آموزه‌های صمد بهرنگی، که معلم را بیدارگر وجدان اجتماعی می‌دانست، یادآور این است که آموزش، عمل سیاسی است؛ و معلم، اگر سکوت کند، عملاً به بازتولید سلطه یاری رسانده است. پس ایستادگی در برابر ظلم، بخشی از مسئولیت حرفه‌ای و انسانی معلم است.

مهر برای معلمان ایرانی تنها آغاز سال تحصیلی نیست؛ بلکه لحظه‌ی مواجهه با تناقض‌های درونی و بیرونی نظام آموزشی است. واقعیتی که در آن فقر، نابرابری و سرکوب بر آموزش سایه انداخته و در عین حال آرمان‌هایی از آموزش آزاد و انسانی در ذهن معلمان زنده است.

از همین روست که شورای هماهنگی معلمان در بیانیه به مناسبت آغاز سال تحصیلی نوشته است: «شورای هماهنگی هشدار می‌دهد: وعده‌های بی‌پشتوانه و سخنان بی‌عمل دیگر خریداری ندارد. مردم، معلمان و دانش‌آموزان، بارها تجربه کرده‌اند که جز همبستگی و حضور جمعی، هیچ راهی برای ستاندن حق وجود ندارد.

از همین‌رو، ما همه فرهنگیان را به اتحاد و حضور در تشکّل‌ها فرا می‌خوانیم تا صدای بلند عدالت آموزشی، کرامت معلم و آزادی اندیشه را رساتر از همیشه به گوش حاکمان برسانیم. راه آینده تنها از دل اتحاد و همبستگی می‌گذرد. ما خواستار آنیم که آموزش و پرورش از بند ایدئولوژی رها شود، رایگان و برابر برای همه فرزندان این سرزمین باشد و معلم با عزت و احترام در جایگاه شایسته خود بنشیند. اگر امروز برای این خواسته‌ها تلاش نکنیم، فردا چیزی از امید و آینده برای فرزندانمان باقی نخواهد ماند.»

می‌توان امیدوار بود سکوت و سکون فعلی معلمان، آغازی برای بازاندیشی و تجدید قوا باشد. تجربه‌ی نشان داده است که هیچ فشار و سرکوبی نمی‌تواند خواست برابری، آزادی و کرامت را برای همیشه خاموش کند. معلمان، اگر صدای جمعی خود را باز یابند، خواهند توانست نقش واقعی‌شان را دوباره ایفا کنند: پیشگام پرورش نسلی آگاه، مستقل و امیدوار؛ نسلی که از معلمان خود بیاموزد چگونه در برابر ظلم بایستد و سکوت را به اعتراض بدل کند.

تا پایان آذر سال ۱۴۰۱، ۶۳۷ دانشجو در سراسر کشور بازداشت شدند. انتقام‌جویی از دانشجویان بلافاصله بعد از فروکش آن جنبش آغاز شد. دست کم ۱۲ هزار دانشجو بازداشت، تعلیق، اخراج، تبعید تحصیلی و لغو اسکان شدند و ۴۰۰ استاد دانشگاه صرفاً به دلیل حمایت از دانشجویان، حکم اخراج، تعلیق و بازنشستگی اجباری گرفتند.

همین سیاست، یعنی سرکوب دانشگاه و دانشجو ولو با افت و خیزهایی تا به امروز ادامه یافته است. بسیاری از دانشجویانی که در رابطه با جنبش زن، زندگی، آزادی، مشمول پرونده سازی‌های قضایی و امنیتی شده‌اند، تا همین امروز مورد پی‌گرد، تهدید و مشمول احکام نهادهای امنیتی و دستگاه قضایی بوده‌اند. سیاست‌های رژیم ارتجاعی حاکم، مبتنی بر سرکوب دانشگاه و دانشجو و اقدامات سرکوبگرانه آن بعد از جنگ ۱۲ روزه، ادامه داشته و بازداشت‌ها، تهدیدها و فشارهای گوناگون برای خاموش سازی دانشگا و دانشجو نیز آشکارا تشدید شده است.

با اینهمه و به رغم تمام این اقدامات سرکوبگرانه، ارتجاع اسلامی قادر به خاموش ساختن دانشگاه و تسلیم دانشجویان نیست. دانشجویان در برابر سیاست‌های حکومتی فعالانه مقاومت نموده و در مخالفت با آن به اعتراض برخاسته و دست به اعتصاب و تجمع و راه پیمایی می‌زنند. دانشگاه پادگان نیست! دانشگاه بنگاه تجاری و اقتصادی نیست. دانشگاه زنده است. "دانشگاه سنگره" و "سرکوب" و "اخراج اثر ندارد". دانشجو به شدت مخالف خصوصی‌سازی دانشگاه و تحصیلات طبقاتی دانشگاهی‌ست، دانشجو مخالف دانشگاه پولکی و شهریه زورکی است. دانشگاه و دانشجو خاموش شدن نیست. اعتراضات و مبارزات اخیر دانشجویان نیز بار دیگر همین واقعیت را اثبات نمود.

بودند که کسی به آن توجه نکرده بود. رژیم جمهوری اسلامی و وزارت علوم آن امانه فقط هیچ توجهی به این معضلات و مشکلات دانشجویان به‌ویژه مشکلات دانشجویان متعلق به خانواده‌های کم درآمد ندارند و حتی در فکر اینکه گامی برای بهبود اوضاع بردارند، نیستند، بلکه اساساً جانبدار پولی کردن و طبقاتی کردن آموزش عالی، حذف فرزندان خانواده‌های کم درآمد از تحصیلات دانشگاهی‌اند و چندین سال است که با جدیت هرچه تمام‌تر همین سیاست را اجرا نموده‌اند. افزون بر این، ارتجاع حاکم می‌خواهد هرگونه صدای اعتراض و مخالفت را در دانشگاه خفه کند، دانشجو را خاموش سازد تا هیچ صدایی از دانشجو و دانشگاه برنخیزد. از یاد نبریم که ارتجاع حاکم کینه عمیقی نسبت به جنبش دانشجویی و نقشی که دانشجویان در جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی ایفا نمودند، به دل دارد.

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در جریان جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی، ۵۰۰ نفر را کشت و ۲۰ هزار نفر را بازداشت کرد. انتقام‌جویی از زنان، جوانان و دانشجویان از همان لحظات اولیه فروکش این جنبش آغاز شد. دانشگاه چه به‌عنوان یکی از مراکز اصلی و بسیار مهمی که از آغاز جنبش زن، زندگی، آزادی و نبردهای خیابانی که با آن همراه شد و از این جنبش حمایت کرد و در آن نقش داشت، چه در جایگاه برافراشته نگاه داشتن پرچم ادامه مبارزه، زمانی که از کم و کیف اعتراضات خیابانی کاسته شد، در معرض شدیدترین سرکوب‌ها و انتقام‌جویی دولت حاکم و نهادهای امنیتی و سرکوب آن قرار گرفت. دانشجویان در متجاوز از ۱۵۰ دانشگاه به اعتصاب و اعتراض و تظاهرات روی آوردند. "مرگ بر دیکتاتور"، "می‌کشیم، می‌کشیم هرآنکه خواهرم کشت"، "فقر و فساد و بیداد، مرگ بر استبداد"، "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر" همه در درون دانشگاه نطفه بست، از دانشگاه برخاست و در تظاهرات توده‌ای خیابانی شکفته شد.

در جریان رویدادهای سال ۱۴۰۱ و بعد از آن، بیش از ۵ هزار پرونده انضباطی در دانشگاه‌های سراسر کشور، برای دانشجویان تشکیل شد. این پرونده‌ها با احکام سنگینی مانند یک تا دو سال محرومیت از تحصیل، محرومیت از امکانات رفاهی و بعضاً اخراج منجر شده است. کمتر از سه ماه بعد از آغاز جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی، آئین نامه جدیدی پیرامون "انضباط"، در "شورای انقلاب فرهنگی" به تصویب رسید که در آن ۲۰ تنبیه انضباطی برای دانشجویان معترض پیش‌بینی شده بود. نصب گسترده دوربین‌های مدار بسته، مداخلات حراست و کمیته انضباطی برای کنترل و سرکوب دانشجویان ابعاد بسیار وسیعی به خود گرفت. محرومیت از تحصیل، ممنوع الورد شدن بسیاری از دانشجویان به اجرا درآمد. تنها



دو سال شکست از پی شکست

دیگری قرار گرفته است. شکست خفت بار که جمهوری اسلامی را بسی فراتر از شکست های پیشین به انزوای منطقه ای و بین المللی کشانده است.

سقوط رژیم بشار اسد در سوریه، تضعیف موقعیت سیاسی - نظامی حزب الله لبنان در فرایند کشتار رهبران و فرماندهان نظامی این گروه شبه نظامی توسط دولت فاشیستی اسرائیل، بازدارندگی حملات موشکی و پهبادی نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی در عراق توسط آمریکا، ضربات وارده بر توان موشکی و زیرساخت های حوثی های یمن توسط اسرائیل و آمریکا، از جمله شکست های پیاپی جمهوری اسلامی در این دو سال گذشته بودند. شکست هایی که یکی پس از دیگری بر سر حاکمان اسلامی آوار شد.

با این همه، ناکامی های جمهوری اسلامی در دو سال گذشته، صرفاً در محدوده تضعیف یا نابودی نیروهای نیابتی اش در کشورهای منطقه باقی نماند. حمله مستقیم و تجاوز گرانه دولت نژادپرست اسرائیل به جمهوری اسلامی و شکست و فضاختی که نصیب خامنه ای و کل نظام در این جنگ ۱۲ روزه شد، اوضاع حاکمیت را از آنچه که بود باز هم خرابتر کرد.

شکست مذاکرات هسته ای میان ایران و آمریکا، بی نتیجه ماندن نشست های چند باره وزرای خارجه سه کشور اروپایی برجام با نمایندگان جمهوری اسلامی که منجر به فعال شدن مکانیزم ماشه و بازگشت تمام تحریم های ۶ قطعنامه پیشین شورای امنیت سازمان ملل علیه رژیم جمهوری اسلامی شد، شکست دیگری برای ارتجاع اسلامی بود که در عرصه وسیعتری دامنه فشارهای بین المللی بر جمهوری اسلامی را افزایش داد.

در این میان، شکست و تسلیم حماس در برابر اسرائیل - به مثابه میخی دیگر بر تابوت شکست های تکنونی جمهوری اسلامی - چنان اوضاع را برای کلیت نظام وخامت بار کرد که حتا کشورهای عربی حوزه خلیج فارس نیز به تقابل با جمهوری اسلامی برخاسته اند.

به واقع، موقعیت ضعیف جمهوری اسلامی و ناکامی های پیاپی آن در دو سال گذشته فرصتی را برای دولت آمریکا فراهم کرد تا

با کشاندن اتحادیه اروپا و کشورهای حوزه خلیج فارس به کمپ فشارهای حداکثری خود، حلقه فشار بر گلولی ارتجاع حاکم بر ایران را بیش از پیش تنگتر سازد.

آنچه روز دوشنبه ۱۴ مهرماه جاری، در نشست مشترک اتحادیه اروپا با شش کشور عربی حوزه خلیج فارس - عربستان، عمان، بحرین، امارات، قطر و کویت - صورت گرفت، وجه دیگری از سلسله فشارهای وارده بر جمهوری اسلامی است که هم اینک دولت آمریکا هدایت و رهبری آن را در دست گرفته است. این نشست که در کویت برگزار شد و قرار است بعد از این نیز تحت عنوان «شورای مشترک» تداوم داشته باشد، در پایان کار بیانیه ای ۵۳ بندی صادر کرد که سه بند آن علیه جمهوری اسلامی است. بندهایی که مستقیماً سیاست خارجی و توسعه طلبانه ارتجاع حاکم بر ایران را در سطح منطقه ای و بین المللی به چالش گرفته است.

در نخستین بند مربوط به جمهوری اسلامی، «شورای مشترک» با اشاره به اینکه «بازگشت تحریم ها به معنای پایان دیپلماسی با ایران نیست، بر اهمیت از سرگیری همکاری کامل بین ایران و آژانس بین المللی انرژی اتمی»، تأکید داشته و از جمهوری اسلامی خواسته است تا به «رعایت تعهدات پادمانی الزام آور قانونی خود بازگردد و از این طریق اعتمادسازی کرده و امنیت و ثبات منطقه ای و جهانی را تقویت کند».

شورای مشترک در بند دیگری، «از ایران خواسته تا به اشغال سه جزیره امارات متحده عربی - تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی - که نقض حاکمیت امارات متحده عربی و اصول منشور سازمان ملل متحد است، پایان دهد». شورا ضمن ابراز نگرانی از این اختلافات، «حمایت خود را از حل و فصل مسالمت آمیز این اختلاف از طریق مذاکرات دو جانبه یا ارجاع به دیوان بین المللی دادگستری مطابق با حقوق بین الملل و اصول منشورسازمان ملل متحد، تکرار کرد».

مهمترین بند مربوط به جمهوری اسلامی، بند مقابله با توسعه موشکی است که وزرای حاضر در نشست کویت «از ایران خواستند که به دنبال تنش زدایی منطقه ای باشد».

آنان در این بند از بیانیه خود، «بر اهمیت تضمین ماهیت صلح آمیز برنامه هسته ای ایران و توقف گسترش موشک های بالستیک و هواپیماهای بدون سرنشین [پهباد] و هرگونه فناوری که امنیت هر دو منطقه و فراتر از آن را تهدید می کند»، پافشاری داشته اند. (تأکید از ما است)

اینکه «شورای مشترک در بیانیه خود از ایران خواسته تا به «اشغال جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی» خاتمه داده و برای حل این مناقشه به مسیر حقوق بین الملل و اصول منشورسازمان ملل متحد باز گردد، اتفاق تازه ای نیست. پیش از این نیز حتا چین و روسیه - دو متحد اصلی جمهوری اسلامی - هر کدام در بیانیه هایی جدا، اما مشترک با «شورای همکاری کشورهای عربی حوزه خلیج فارس» بر حاکمیت امارات متحده عربی بر این جزایر سگانه تأکید کرده بودند.

اما نکته مهم در بیانیه «شورای مشترک»، بند مربوط به توقف گسترش موشک های بالستیک و پهباد است، که کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بر بستر موقعیت ضعیف ایران در شرایط کنونی با پیوستن به کمپین فشار حداکثری آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی صف آرای کرده اند.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت، بند مربوط به تعهدات پادمانی است که از جمهوری اسلامی خواسته اند، «به رعایت تعهدات پادمانی الزام آور قانونی خود بازگردد و از این طریق اعتمادسازی کرده و امنیت و ثبات منطقه ای و جهانی را تقویت کند». (تأکید از ما است)

نظر به اینکه با فعال شدن مکانیزم ماشه، پرونده هسته ای ایران بار دیگر ذیل فصل هفتم منشور سازمان ملل رفته است و از آنجا که سازمان ملل با اتکاء به همین فصل هفتم منشور خود می تواند فرمان حمله به دولت های مخل صلح و امنیت منطقه ای و جهانی را صادر کند، این بند از بیانیه من غیر مستقیم می تواند حفاظی برای امنیت کشورهای حوزه خلیج فارس در مقابل تهدیدات نظامی جمهوری اسلامی تلقی گردد. تقریباً همانند پیمان امنیتی میان آمریکا و قطر که دو هفته پیش بسته شد. پیمانی که در آن هرگونه حمله به قطر، حمله به آمریکا تلقی شده و ارتش آمریکا را به مقابله با کشور متخاصم می کشاند. روشن است پیام اصلی این پیمان، جدای از هشدار به اسرائیل

رسوایی مجدد سلطنت‌طلبان در چشمان مردم مبارز ایران

مردم ایران توسط هوایماهای اسرائیلی حمایت کرده و خواستار تشدید حملات اسرائیل و کشتار بیشتر مردم ایران بودند. آن‌ها رویاهای تحقق‌ناپذیرشان در بازگشت به قدرت را با قدم گذاشتن بر روی خون مردم ایران آرزو می‌کنند. دعوی سلطنت‌طلبان با جمهوری اسلامی، دو گروه وابسته به اردوگاه دشمنان مردم ایران، تنها بر سر این است که چه کسی با نشستن بر صندلی قدرت، خون این مردم بزرگ را بمکد و اموال‌شان را به غارت برد. این تنها مشکل این دو جریان با یکدیگر است که در بسیاری جهات شبیه هم هستند. یک تفاوت دیگرشان نیز این است که یکی کراوات دارد و انگلیسی حرف می‌زند و دیگری عمامه بر سر دارد و به عربی می‌تواند سخن بگوید.

تحقیقات مؤسسه پژوهشی سیتی‌زن لب (Citizen Lab) که یکی از معتبرترین مؤسسات پژوهشی است و روزنامه اسرائیلی "هآرتس" (Haaretz) در رابطه با کمپین دولت اسرائیل در دنیای مجازی برای تبلیغ رضا پهلوی، بازتاب گوناگونی در فضای مجازی و رسانه‌ها داشت. جریانات حامی سلطنت چه در رسانه‌های‌شان و چه در فضای مجازی سعی کردند با از کنار آن بگذرند و یا از سر ناچاری وارد گود شده و تلاش کردند این تحقیقات را بی‌اعتبار جلوه دهند. همان‌ها که بارها فیلم‌های مونتاژشده‌ای از اعتراضات مردمی به نفع رضا پهلوی را پخش و بازپخش کرده بودند. عوامل جمهوری اسلامی هم که تکلیف‌شان مشخص است. آن‌ها هم تلاش کردند از این گزارش بهره‌برداری کرده، در مبارزات مردم ایران برای آزادی تفرقه انداخته و تئوری نخنما شده‌ی "کار دشمن است" را بار دیگر به جلوی صحنه بیاورند. نیروهای پیشرو و آگاه جامعه اما آن را سند دیگری از جنایات و خیانت‌های سلطنت‌طلبان به توده‌های تحت ستم ایران دانستند که تنها هدفشان سوار شدن بر موج جنینش انقلابی مردم برای مهار زدن و تصاحب آن است، همان‌کاری که خمینی با حمایت دولت‌های امپریالیستی از ترس رادیکال شدن انقلاب مردم ایران و برانداختن نظم سرمایه‌داری با انقلاب ۵۷ کرد و آن را به شکست کشاند.

تحقیقات چه چیزهایی را بیان می‌کنند؟

مؤسسه پژوهشی سیتی‌زن لب (Citizen Lab) یک مرکز پژوهشی دانشگاهی متعلق به دانشگاه تورنتو و یکی از پیشگامان در تحقیقات علمی و فنی در باره بدافزارها و نقض حقوق مردم در فضای مجازی است. این موسسه نقشی محوری در تحقیقات علمی و فنی شبکه‌های جهانی از نهادهای مدافع آزادی دیجیتال همچون شاخه فن‌آوری عفو بین‌الملل دارد. به عبارت دیگر سیتی‌زن لب مرکز تحقیقاتی مهم این نهادها محسوب می‌گردد.

این موسسه در گزارشی به بررسی عملیاتی در رابطه با ایران با عنوان PRISONBREAK (فرار از زندان) در فضای مجازی (پلتفرم X) می‌پردازد که با بهره‌گیری از هوش مصنوعی و حساب‌های جعلی در این پلتفرم، ویدئوهای جعلی

در رابطه با حمله ارتش اسرائیل به زندان اوین تولید و منتشر کرده است. براساس این گزارش ابعاد و هماهنگی این حساب‌های جعلی در جریان جنگ ۱۲ روزه نشان‌دهنده‌ی این است که دولت اسرائیل به طور مستقیم (و یا غیرمستقیم) پشت سر این عملیات قرار دارد. این گزارش همچنین آکانته‌ها و کانال‌هایی در تلگرام را نیز بررسی کرده که با همین اهداف ایجاد شده‌اند.

روزنامه هآرتس (Haaretz) نیز که از منتقدان کابینه راست افراطی اسرائیل است، از راه حل دو کشوری دفاع می‌کند و از سوی جریانات راست افراطی در اسرائیل گاه "ضد صهیونیست" خوانده می‌شود، در گزارشی که با همکاری "دمارکر" (The Marker) روزنامه اقتصادی گروه رسانه‌ای هآرتس تهیه شده، به یک کارزار هماهنگ در فضای مجازی می‌پردازد که با استفاده از حساب‌های جعلی و محتوای تولید شده توسط هوش مصنوعی تلاش کرده است تا تصویری دروغین از حمایت گسترده مردم ایران از رضا پهلوی ایجاد کند. استفاده از افراد فارسی‌زبان برای اداره این پروژه، به کارگیری هشتگ‌هایی مانند #KingRezaPahlavi برای جهت‌دهی به افکار عمومی و انتشار فیلم‌های جعلی از جمله اقدامات این گروه بوده است. هآرتس به مانند سیتی‌زن لب به عملکرد این حساب‌های جعلی در جریان حمله ارتش اسرائیل به زندان اوین و ساخت فیلم جعلی از بمباران زندان اوین می‌پردازد و تاکید می‌کند که تمام شواهد نشان دهنده یک عملیات سازمان یافته و نقش دولت اسرائیل در این کارزار جعلی است.

درباره‌ی نتایج انتشار این تحقیقات

کارزار دولت اسرائیل برای تبلیغ به نفع رضا پهلوی در فضای مجازی که در این تحقیقات مورد بررسی قرار گرفته است، پس از سفر وی به اسرائیل در فروردین ۱۴۰۲ و دیدار با گیل گاملیل وزیر وقت اطلاعات کابینه نتانیاهو آغاز شد و در جریان جنگ ۱۲ روزه به‌طور چشمگیری این کارزار فعالیت خود را تشدید کرد.

در واقع موضوع را باید این‌گونه دید. در جریان جنبش انقلابی بزرگ مردم ایران "زن، زندگی، آزادی"، جریانات راست ضد انقلاب خارج از کشور تلاش‌های متعددی برای سوار شدن بر موج این جنبش انقلابی بزرگ به راه انداختن و وقیحانه ادعای رهبری جنبش را داشتند. از تشکیل "منشور همبستگی و سازماندهی برای آزادی" تا راه انداختن کارزار دادن وکالت به رضا پهلوی که هر بار مفتضحانه شکست خورد و به غیر از محدود افراد عمدتاً ناآگاه و بی‌اطلاع در تور او نیفتادند.

مردم ایران نیز در جریان جنبش انقلابی بزرگ "زن، زندگی، آزادی" همراه با نه گفتن به جمهوری اسلامی به سلطنت نیز نه گفتند و هیچ نامی از سلطنت در شعارهای مردم نبود. تنها چند بار ویدئوهای جعلی از سوی رسانه‌های آنها منتشر گردید. در این میان شعارهای مردم از جمله تظاهرات هفتگی مردم زاهدان در نفی

سلطنت در کنار نفی جمهوری اسلامی، خشم آن‌ها را افزون کرد.

این شکست‌ها بود که رضا پهلوی را به اسرائیل کشاند تا از حمایت‌های دولت اسرائیل و کارزارهای جعلی این دولت فاشیست برای مطرح کردن رضا پهلوی به عنوان آلترناتیو بهرمند گردد. البته این تنها دولت اسرائیل نبود که وارد این بازی شد، جمهوری اسلامی نیز به شکلی دیگر حتا از سال ۹۶ همین را دنبال می‌کرد. دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی نیز می‌خواست با مطرح کردن رضا پهلوی و چهره منفور سلطنت در میان مردم زحمتکش و ستم‌دیده ایران به ویژه بخش‌هایی که قدرت سازماندهی توده‌ای را دارند، در آن‌ها تردید و دودلی ایجاد کند که اگر قرار است سلطنت به جای ولایت فقیه بنشیند، چه فایده که وارد مبارزه شد؟ و این‌گونه در صفوف مردم انشقاق و تفرقه ایجاد کند.

امروز حتا آشکار شده است که شعار "رضا شاه روحت شاد" که در سال ۹۶ در چند تظاهرات سر داده شد نقشه عوامل نفوذی جمهوری اسلامی بود تا خوراک رسانه‌های مبلغ سلطنت را تهیه کند. جمهوری اسلامی به خوبی می‌داند که سلطنت تهدیدی برای موجودیت جمهوری اسلامی نیست، پس چه بهتر که یک دشمن نادان و ناتوان چهره شود تا دشمنان واقعی نظم موجود یعنی توده‌ی کارگر و ستم‌کشی که خواستار سرنگونی نظم موجود است و ابزار و قدرت این کار را نیز دارد.

امروز اما می‌توان گفت که انتشار این تحقیقات نقطه پایانی بر این ماجرا گذاشت و سلطنت‌طلبان خزیده در آغوش نتانیاهو را در میان مردم ایران مفتضح‌تر از همیشه کرد. اگر هم تردید و دودلی و یا حتا توهم نسبت به وی در میان افرادی بود، این اسناد حقیقت ماجرا را در برابر چشمان آن‌ها قرار داده است.

سلطنت‌طلبان با قرار گرفتن در آغوش دولت فاشیست و دست راستی نتانیاهو که مورد تنفر بخش بزرگی از مردم جهان و البته مردم ایران است، چه با بلند کردن پرچم اسرائیل در به‌اصطلاح تظاهرات‌شان، چه با حمایت از حملات اسرائیل و کشتار مردم ایران، چه با حمایت از تحریم‌های اقتصادی که بیش از همه مردم فقیر و ستم‌دیده ایران را نشانه رفته، نشان داده‌اند که هرگز دغدغه مردم ستم‌دیده ایران را نداشته‌اند. آن‌ها فقط تشنه رسیدن به قدرت بودند تا مانند جمهوری اسلامی با جرتیل طناب‌های دار در خیابان‌ها به راه اندازند. همان‌طور که در به‌اصطلاح همایش "همکاری ملی برای نجات ایران" در شهر مونیخ آلمان به صراحت گفتند. همان‌طور که بارها آرزوی کشتار کمونیست‌ها را کرده‌اند. سلطنت‌طلبان همچون جمهوری اسلامی به‌خوبی می‌دانند که دشمن واقعی آن‌ها کمونیست‌ها هستند، کمونیست‌ها، آن انسان‌هایی که برای پایان دادن به ظلم، برای رسیدن به آزادی، برای داشتن یک زندگی انسانی برای همگان مبارزه می‌کنند، برای پایان دادن به اعدام و شکنجه، برای کودک گرسنه، برای مادر از پا افتاده، برای پدری که نان ندارد، برای مادران و پدران و جوانان بی‌کار. آری کمونیست‌ها دشمنان واقعی نمایندگان رنگارنگ بورژوازی هستند، چه سلطنت‌طلب و چه جمهوری اسلامی.

از جنجال لایحه عفاف و حجاب تا تغییر پارادایم!

پرچم مبارزه‌ای تازه را برافراشتند. مبارزه‌ی زنان علیه حجاب اجباری، صرفاً نبردی فرهنگی یا اخلاقی نیست، بلکه تجلی عینی مبارزه‌ی طبقاتی در شکل جنسیتی آن است. حجاب اجباری، نه پوششی مذهبی بلکه ابزاری ایدئولوژیک برای تثبیت ساختار پدرسالارانه‌ی قدرت و تداوم مالکیت طبقاتی است. سوزاندن روسری‌ها در خیابان، لحظه‌ای نمادین از گسست تاریخی بود؛ لحظه‌ای که سوژه‌ی زن، از وضعیت «ابژه‌ی انقیاد» به موقعیت «فاعل تاریخ» گذر کرد. از آن پس، رژیم نه فقط با بی‌حجابی، بلکه با آگاهی نوینی مواجه شد که بنیادهای سلطه‌ی دینی را به چالش می‌کشد. حتی سرکوب وسیع جنبش زن، زندگی، آزادی نه تنها در تحمیل امر حکومتی حجاب موفق نشد، بلکه آزادی پوشش از برداشتن روسری فراتر رفته و بسیاری از زنان از حق ابتدایی انسانی خود در آزادی انتخاب پوشش پیشروی کرده و خاری در چشم رژیم و طرفدارانش شده‌اند.

اما سوال اینجاست که چرا در شرایط کنونی که رژیم در ضعیف‌ترین حالت خود قرار دارد، بار دیگر هیاهوی رسانه‌ای در این رابطه مطرح می‌شود.

به تعبیر گرامشی، هرگاه دولت در بحران هژمونی گرفتار می‌شود، می‌کوشد از طریق نهادهای ایدئولوژیک و ابزارهای فرهنگی، سلطه‌ی خود را بازسازی کند.

لایحه‌ی موسوم به «عفاف و حجاب» دقیقاً در چنین بستری طرح شد: تلاشی برای بازگرداندن کنترل بر بدن زنان، در لحظه‌ای که نظام از کنترل بر جامعه ناتوان شده است. اما مقاومت توده‌ای زنان و حمایت گسترده‌ی مردان از این مقاومت، نشان داد که این ابزار دیگر کارایی سابق را ندارد. این لایحه پیش از اجرایی شدن، در میدان مبارزات اجتماعی شکست خورد.

سخنان اخیر محمدرضا باهنر، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و از جناح اصولگرا، درباره‌ی «غیرقانونی بودن اجرای حجاب اجباری»، نشانه‌ای از همین بن‌بست تاریخی است. او می‌کوشد تا با قربانی کردن یک نماد (قانون حجاب)، کلیت نظام را از زیر ضرب برهاند. این همان سیاستی است که لنین در تحلیل از امپریالیسم و دولت‌های بورژوازی به آن اشاره می‌کند:

«هرگاه نظام حاکم در خطر باشد، طبقات مسلط حاضرند از بخشی از امتیازات خود بگذرند تا کلیت سلطه حفظ شود.

بنابراین، «تغییر لحن» باهنر یا نوحه‌سرایی

می‌خواهند دوباره امید واهی «اصلاح از درون رژیم» را در میان بخشی از جامعه تزریق و خشم عمومی را مهار کنند.

در عین حال، نه تنها لغو رسمی قانون عفاف و حجاب اعلام نشده است، بلکه نیروهای آتش به اختیار رژیم در هر جا که امکان آن باشد، در مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز خرید، کنسرت‌ها و جشن‌ها خودنمایی کرده و به ابزار سرکوب مستقیم متوسل می‌شوند. این بلاتکلیفی و برخورد دوگانه خود بخشی از سیاست رژیم است. در واقع، بلاتکلیف نگاه‌داشتن قانون، برای حکومت دو فایده دارد. از یک سو، با تهدید و ارباب، فضای ترس و کنترل را حفظ می‌کند و از سوی دیگر، با عقب‌نشینی تاکتیکی، وانمود می‌کند که «در حال تغییر» است تا انرژی اعتراضی مردم را تخلیه کند.

خطر بزرگ در اینجا این است که اگر جنبش زنان و سایر جنبش‌های اجتماعی نتوانند به سطحی بالاتر از سازمان‌یابی و آگاهی سیاسی برسند، این مبارزه‌ی پرشکوه ممکن است به سطحی از تخلیه‌ی هیجانی و فردی فروکاسته شود؛ چیزی که دقیقاً رژیم می‌خواهد.

در روزگاری که معیشت مردم زیر سنگینی گرانی، فقر، بیکاری، بی‌خانمانی، دستمزدهای ناچیز، هزینه‌های کمرشکن درمان و کمبود آب و برق و ده‌ها معضل دیگر به زانو درآمده است و زنان نیز افزون بر همه‌ی این‌ها، از زخم تبعیض جنسیتی در

ملی-اسلامی «خامنه‌ای، نه نشانه‌ی تحول، بلکه نشانه‌ی تلاش برای بازسازی ایدئولوژی در لحظه‌ی زوال آن است. رژیم با دستکاری در مفاهیم و عقب‌نشینی‌های تاکتیکی، می‌کوشد شکست تاریخی خود را به «تغییر پارادایم» تعبیر کند. اما این تغییر، چیزی جز اعتراف به بی‌پایگی ایدئولوژی مذهبی-سیاسی حاکم نیست. اگر در دهه‌های پیش، «اصلاح‌طلبی» ابزار حفظ نظم بود، امروز «ترمش ایدئولوژیک» نقش همان مسکن موقت را بازی می‌کند. هدف نهایی رژیم از این سیاست، از سویی تولید امید کاذب در میان اقشار میانی و خنثی کردن پتانسیل انفجار اجتماعی است و از سوی دیگر رژیم با تلاش در تولید سردرگمی سیاسی، می‌کوشد اذهان مردم را از بحران مشروعیت منحرف سازد. خامنه‌ای نیز با ترکیب شعارهای مذهبی و ملی، در حال بازتعریف هویت ایدئولوژیک نظام است تا از فروپاشی کامل جلوگیری کند. اما این تاکتیک چیزی جز تلاشی مذبح‌خانه برای حفظ کلیت نظام نیست. از سویی دیگر، اظهارات امثال باهنر به «لزوم تغییر پارادایم» در واقع زمینه‌سازی برای بازسازی فریب اصلاح‌طلبانه‌ای است که توده‌ها سال‌ها پیش آن را دفن کرده‌اند. آنان

در صفحه ۹



از جنجال لایحه‌ی عفاف و حجاب تا تغییر پارادایم!

پوشش و قانون و زندگی اجتماعی رنج می‌برند، تقلیل تمام این دردها به «مسئله‌ی حجاب» چیزی جز تلاشی مذبحانه برای پنهان کردن ریشه‌ی واقعی بحران‌ها نیست. پاسخ‌ها بهتر به نمایندگی از بخشی از طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم و تکنوکرات‌هایش به این معضلات، آماده‌سازی برای اجرای نسخه‌ی نئولیبرالی جدیدی از «جراحی اقتصادی» طبق الگویی که «خوایار مایلی» در آرژانتین پیاده کرد، است. او در همان مناظره در رسانه‌ی انتخاب که مسأله‌ی حجاب را طرح می‌کند، در رابطه با تغییر پارادایم سیاست‌های اقتصادی، به صراحت این الگو را مطرح می‌کند، سیاستی که به بهانه‌ی مهار تورم، زندگی طبقه‌ی کارگر را قربانی بازار آزاد کرد. اما این بخش از سخنان او هیچ‌گونه بازتابی در رسانه‌ها نیافت و تحت الشعاع بحث حجاب قرار گرفت. توجه به این امر نشان می‌دهد که چگونه رژیم برای حفظ منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار تلاش می‌کند، با طرح مجدد بحث حجاب در رابطه با پوشش حجاب، حجابی تاریک‌تر و مخوف‌تر بر بحران‌های ساختاری جامعه بیاندازد تا با فریب و انحراف افکار عمومی، سیاست‌های اقتصادی یکی از هارترین الگوهای سرمایه‌داری را به جامعه تحمیل کند. تعمیق بحران حاکمیت سیاسی، که بخشی از آن تحت عنوان دعوا بر سر مسأله‌ی حجاب بروز می‌کند، شکست سیاست‌های ماجراجویانه‌ی منطقه‌ای، بن‌بست اقتصادی و

از دست دادن هرگونه مشروعیت سیاسی در بین اکثریت مردم، همگی نشانه‌های این هستند که رژیم به شکل سابق نمی‌تواند حکومت کند. این همان اعتراف به ضرورت «تغییر پارادایم» است که باهنر و دیگران از آن نام می‌برند. اما حل معضلات وسیع اقتصادی و تامین کار، نان، آزادی نیاز به تغییر پارادایم رژیم ندارد، بلکه تحولاتی انقلابی را می‌طلبد که تنها با تغییر کامل ساختار حکومت از طریق یک انقلاب و برپایی حکومت شورایی می‌تواند تأمین گردد. این امر زمانی میسر می‌گردد که آگاهی، سازمانیابی و همبستگی جنبش‌های مترقی به نیرویی مادی بدل شود. در این مسیر درس بزرگ جنبش‌های انقلابی و به‌ویژه جنبش «زن، زندگی، آزادی» به ما یادآوری می‌کند: فداکاری، ایثار و حتی حضور میلیونی مردم در خیابان‌ها تا زمانی که با اعتصاب عمومی سازمان‌یافته به رهبری طبقه‌ی کارگر و قیام مسلحانه همراه نشود، قادر به ایجاد تغییر بنیادین در مناسبات قدرت نیست. امروز جامعه‌ی ایران بیش از هر زمان دیگری آماده‌ی دگرگونی است؛ و اگر جنبش‌های اجتماعی، به‌ویژه جنبش زنان و کارگران، پیوند خود را با آگاهی طبقاتی، سازمان‌یابی انقلابی و هماهنگی عملی تحکیم کنند، هیچ قدرتی، حتی نظام جمهوری اسلامی، تاب مقاومت در برابر طوفان تاریخ را نخواهد داشت.

دو سال شکست از پی شکست

کسی غیر از جمهوری اسلامی نمی‌تواند باشد. نتیجه این‌که جمهوری اسلامی در پی شکست‌های سنگینی که در دو سال گذشته متحمل شده است، هم اینک در عرصه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در ورطه‌ی انزوا و بحران‌های غیر قابل علاج گیر کرده است. بحران‌هایی فراگیر که نه فقط بر گلولی رژیم جنگ انداخته‌اند و بقاء آن را به چالش گرفته‌اند، بلکه با تحمیل و گسترش فقر و گرسنگی و بی‌آیندگی بر کل کشور، توده‌های مردم ایران را نیز به مرز انفجار عمومی کشانده است. در کنار این ورشکستگی داخلی که عموم توده‌های زحمتکش ایران را به تقابل با رژیم کشانده است، شکست‌های پیاپی جمهوری اسلامی در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی نیز اوضاع را برای هیئت حاکمه بسی سخت‌تر از پیش کرده است. تا جایی که جمهوری اسلامی اکنون در یکی از ضعیف‌ترین و شکننده‌ترین دوران‌های خود قرار دارد. در کنار این وضعیت بهم‌ریخته رژیم، موضوع حمله اسرائیل و بعضاً آمریکا به ایران نیز هنوز کاملاً منتفی نشده و امکان تحمیل جنگ دیگری بر توده‌های مردم ایران نیز محتملاً وجود دارد. لذا، با توجه به شکست‌های پیاپی جمهوری اسلامی، ناتوانی رژیم در پاسخگویی به معضلات جامعه، تشدید شکاف‌های درونی حاکمیت و انزوای منطقه‌ای و بین‌المللی ارتجاع حاکم، وظیفه‌ی خطیری بر دوش سازمان‌های سیاسی چپ و کمونیست، طبقه کارگر و عموم توده‌های مردم ایران قرار گرفته است. وظیفه‌ی ای میرم که بر بستر دوران انقلابی حاکم بر کشور، امر سرنگونی جمهوری اسلامی، تحقق انقلاب اجتماعی و رهایی از وضعیت ناپس‌امان کنونی را به موضوع روز جامعه تبدیل کرده است. چرا که یگانه راه برون رفت از وضعیت مرگبار کنونی و فراتر از آن پیشگیری از تحمیل هرگونه جنگ و ویرانگری بیشتر بر جامعه، در گرو سرنگونی فوری جمهوری اسلامی، تحقق انقلاب اجتماعی و استقرار حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان است.



از جنجال لایحه‌ی عفاف و حجاب تا تغییر پارادایم!

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های
سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توئیتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1140 October 2025

رژیم جمهوری اسلامی از همان سال‌های پس از مرگ خمینی و پایان جنگ با عراق، با بحران مشروعیت ایدئولوژیک روبه‌رو شد. در دهه‌ی هفتاد و هشتاد، تلاش کرد با نقاب اصلاح‌طلبی و وعده‌ی «تغییر از درون نظام»، جامعه را آرام کند، اما این سیاست فریبکارانه در دی‌ماه ۹۶ با شعار تاریخی «اصلاح‌طلب، اصولگرا - دیگه تمومه ماجرا» بر باد رفت. از همان‌جا بود که توده‌های مردم، به‌ویژه زنان پیشرو جامعه، از چارچوب‌های حکومتی عبور کردند و

در صفحه ۸

در تاریخ تمام حکومت‌های مستبد، هرگاه شعله‌ی اعتراض و آگاهی در میان توده‌ها بالا گرفته است، دیکتاتورها نه تنها به قوه‌ی قهریه متوسل شده‌اند، بلکه همواره کوشیده‌اند تا با فریب، تحمیل و انحراف افکار عمومی، راه پیشروی جنبش‌های انقلابی را سد کنند. امروز در ایران، رژیم‌ی که پایه‌های ایدئولوژیکش از درون پوسیده و در برابر بحران‌های همه‌جانبه و علاج‌ناپذیر درمانده است، تلاش می‌کند با احیای لایحه‌ی عفاف و حجاب، که پیش‌تر زنده‌بگور شده بود، مسیر انفجار اجتماعی را مسدود کند.



تلویزیون دکرسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دکرسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دکرسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دکرسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنجشنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دکرسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه‌ست" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دکرسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دکرسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دکرسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora
شماره واتساپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری
۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com
سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی